

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال هفدهم و هجدهم، شماره ۶۸ و ۶۹، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷

بررسی بعضی اختلاف های کلیله و دمنه نصرالله منشی با ترجمه عربی ابن مقفع و داستان های بیدپای و پنجاکیانه

دکتر علی حیدری^۱

چکیده

یکی از مهم ترین کتاب های تاریخ بشریت که از دیر زمان مورد توجه مردم با فرهنگ های مختلف قرار گرفته، کتاب کلیله و دمنه است. به همین جهت مترجمان مختلف این کتاب، متناسب با فرهنگ و زبان قوم خود، در آن دخل و تصرف هایی کرده اند. یکی از مشهور ترین ترجمه های این کتاب، ترجمه نصرالله منشی به زبان فارسی است. برتری های این ترجمه چه از نظر ادبی و چه از نظر انتقال پیام بر دیگر ترجمه ها بر کسی پوشیده نیست. نصرالله منشی در این ترجمه مانند دیگر مترجمان برای هنر نمایی خود و بهتر جلوه دادن حکایت، در متن عربی آن دخل و تصرف هایی کرده است. بیشتر این تصرف ها باعث غنای متن و گاهی بر طرف کردن کاستی ها و نارسایی ها شده است، اما به ندرت این دخل و تصرف ها موجب لغزش هایی در کار او شده است. در این مقاله به طور خلاصه به بعضی از این لغزش ها اشاره می شود.

واژه های کلیدی: کلیله و دمنه، نصرالله منشی، ابن مقفع، داستان های

بیدپای و پنجکبانه.

(۱) مقدمه

از رهگذر یک رشته مقدمات گسترده که در زمینه «نقد ادبی» و «تاریخ ادبیات» با کوشش پژوهشگران اروپایی شروع شده بود، میلاد علم «ادبیات تطبیقی» اعلان گردید. (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۵۴۹). ظاهراً پژوهش های تطبیقی در ادبیات در نیمه اول قرن نوزدهم مطرح گشت و کسی که برای اولین بار در سال ۱۸۸۶ در باب این موضوع مطلب نوشت فردی انگلیسی به نام پازنت^۱ بود. کتاب او تحت عنوان ادبیات تطبیقی^۲ نقطه آغاز پژوهش های تطبیقی به شمار می آید. در همان سال یک دانشمند سوئیسی به نام راد^۳ پژوهش های خود پیرامون «تاریخ تطبیقی ادبیات» را در ژنو شروع کرد، و در آلمان ماکس کوخ^۴ مجله ادبیات تطبیقی را با عنوان *Revue de literature Comparee* در سال ۱۸۸۷ منتشر کرد. (سامرای، ۱۳۷۶: ۱۵۳)

سالهاست که ادبیات تطبیقی در بسیاری از کشورها مورد توجه محققین و منتقدان قرار گرفته است و حتی در بعضی از کشورهای اروپایی و آفریقایی یک رشته تحصیلی محسوب می شود. اما متأسفانه در ایران هنوز گام های آغازین خود را بر می دارد. ادبیات تطبیقی، به طور کلی، ادبیات و مسائل مربوط به آن را از چهارچوب تکراری نقدهای بلاغی خارج، و بانی نو و گسترده فرا روی ادبیات و نقد ادبی باز کرد. واضح است اگر ادبیات یک ملت از جریانات ادبی ملل دیگر بی خبر باشد و در انزوا قرار گیرد دچار انحطاط خواهد شده و برعکس چه بسا ادبیات بومی و ملی یک قوم در برخورد با ادبیات دیگر ملل و تاثیرپذیری مثبت از آن، شکوفا شود. که در این مورد نمونه های فراوانی در تمام ادبیات جهان وجود دارد.

1. M.H.Posnett
2. Comparative Literature
3. Edouard Rod
4. Max Koch

دکتر محمد غنیمی هلال معتقد است: «ادبای بیدار یک ملت باید آثار ارزشمند دیگران را در خود هضم کرده و آن را در سبکی نو بازسازی و در آفرینشی دیگر به مردم عرضه کنند.» (همان، ۵۵۶) هم او در تاثیر ادبیات تطبیقی در ایجاد همدلی و صمیمیت در بین ملت ها می گوید: «آنچه از همه مهم تر است جنبه انسانی آن است زیرا ادبیات تطبیقی ملت ها را به تفاهم با هم تشویق می کند و آنان را از غرورهای بی مورد قومی بر حذر می دارد و به نشر انسانیت و اجتماع ملت ها دز زیر لوای آن بر می انگیزد.» (ه مان، ۵۵۷) دکتر طه ندا در مقدمه کتاب خود تحت عنوان «ادبیات تطبیقی» آگاهانه تلاش می کند که، به «تشریح ادبیات تطبیقی مشرق زمین که پیوندی تنگاتنگ با آیین مقدس اسلام دارد و به برقراری پیوندی استوار میان مسلمانان جهان تاکید دارد»، بپردازد. (ندا، ۱۳۸۰، نه) زیرا او معتقد است که ادبیات موثرترین وسیله برای آشنایی ملت ها با یکدیگر است. (همان، نه) و «یکی از فواید مطالعه و پژوهش در زمینه ادبیات تطبیقی، افزونی تفاهم و نزدیک شدن ملت ها به یکدیگر است.» (همان، ۱۷) پژوهش تطبیقی در آثاری مانند کلیله و دمنه که مختص و محدود به ملل اسلامی نیست، می تواند حتی باعث ارتباط و تفاهم بیشتر بین ملل اسلامی و غیر اسلامی شود.

دکتر محمد غنیمی هلال پس از اینکه شاخه های ادبیات تطبیقی را متنوع می داند، به هفت مورد اساسی آن اشاره می کند که در ضمن مورد اول: «عوامل انتقال ادبیات از زبانی به زبان دیگر»، به این نکته اشاره می کند که: «از جمله اموری که در همین قسمت باید گنجانیده شود، بررسی ترجمه ها و جستجو از انگیزه رواج آنها است.» (همان، ۱۲۴) و در مورد پنجم (تحقیق در مآخذ نویسنده) می گوید: «هرگاه نویسنده ای را به منظور تحقیق مقایسه ای بر می گزینیم و پیرامون مآخذ ادبی وی که از یک زبان یا زبان های متعدد اخذ کرده بررسی نماییم به معنی آن است که به یکی از حوزه های ادبیات تطبیقی وارد شده ایم.» (همان، ۱۳۱)

هم محمد غنیمی هلال (همان، ۲۳۰ تا ۲۳۶) و هم طه ندا (همان، ۱۱۹ تا ۱۲۱) از کلیله و دمنه با توجه به داشتن ترجمه های مختلف به عنوان یکی از مواردی که جز موضوعات مهم ادبیات تطبیقی است، نام برده اند. حتی دکتر محمد جعفر محبوب معتقد است علت پیدایش ادبیات

تطبیقی، کتاب کلیله و دمنه است «تثودور بنفی که ترجمه پنجانتترای وی پدید آورنده ادب تطبیقی شد...» (محبوب، ۱۳۴۹: ۲۰)

پس از بنفی کسان دیگری به نوعی به مقایسه تحریرهای مختلف کلیله و دمنه پرداخته اند. هر چند گاهی اوقات این مقایسه ها در یک باب و یک حکایت بوده است. شاورین^۱ داستان های اصلی و فرعی کلیله و دمنه را با دیگر آثار ادبی شرق و غرب مقایسه کرده است که نمونه کوچکی از آن به عنوان: «داستان موشی که دختری شد» از متون مختلف به وسیله «فرانسوا دبلوا» نقل شده است. (دبلوا، ۱۳۸۲: ۲۵)

در این راستا «دبلوا» نیز جدولی از تحریرهای مختلف کلیله و دمنه تهیه کرده است. (همان، ۶۵) در ضمن در کتاب خود گاهی اوقات به مشابهات و افتراقات بعضی از ابواب و حکایات اشاره کرده است. استاد محمدجعفر محبوب در کتاب "درباره کلیله و دمنه" به مقایسه تطبیقی حکایات فرعی ابواب پنج گانه پنجه تترا و کلیله و دمنه و انوار سهیلی پرداخته، هر چند فقط به ذکر حکایات فرعی در هر باب اکتفا کرده است. (محبوب، ۱۳۴۹: ۱۸۳) در همان کتاب، وی به دو تغییر اساسی که حسین واعظ کاشفی در کلیله و دمنه ایجاد کرده است به تفصیل اشاره می کند. (همان، ۱۵۵) هر چند قبل از ایشان «سیل وستر دوساسی» آنها را متذکر شده است. (همان، ۱۵۵) دکتر محبوب در همان کتاب ابواب و حکایات فرعی متن سریانی «بود»^۲ که قدیمی ترین ترجمه بازمانده از متن پهلوی برزویه می باشد، ارایه می دهد، که بیانگر آن است که متن عربی و فارسی و دیگر متون با آن متن چقدر اختلاف دارند. (همان، ۷۰) همچنین به مقایسه اسامی خاص در باب «پادشاه و برهمنان» پرداخته. (همان، ۷۲) استاد خانلری در مقدمه داستان های بیدپای به بعضی از اختلافات داستان های بیدپای با متن ابن مقفع و ترجمه نصرالله منشی اشاره کرده است. (خانلری، ۱۳۶۱) مقدمه داستان های بیدپای، ۲۳) و در پایان کتاب نیز به اختلاف تحریرهای مختلف کلیله و دمنه در مورد اسامی خاص اشاره کرده است. (همان، ۲۹۵ تا ۳۰۴) اما به طور کامل کسی متن عربی ابن مقفع را با متن فارسی نصرالله منشی مقایسه نکرده است. دکتر محبوب می نویسد:

1. Chauvin
2. Boud

«کلیله و دمنه ابن مقفع، پس از ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی دیگر هرگز به فارسی ترجمه نشد. و هیچ کس حتی برای مقابله و مقایسه کلیله بهرام شاهی با متن عربی نیز قدمی برنداشت.» (همان، ۱۵۵)

نصرالله منشی در ترجمه خود تغییرات فراوانی را ایجاد کرده است، این تغییرات را می توان به سه بخش اساسی تقسیم بندی کرد:

الف- اضافات: شامل حکایات میانی (اپیزود)، تمثیل، ضرب المثل، ابیات و اشعار عربی و فارسی، آیات و احادیث، اوصاف، اندیشه های ایرانی و نظرات شخصی نصرالله و... می شود که در اکثر موارد این دخل و تصرف ها مفید واقع شده است. در ذیل به عنوان نمونه در مورد اشعاری که در متن نصرالله منشی آمده است، اندک توضیحی داده می شود.

تمام اشعار عربی و فارسی که در متن وجود دارد، هیچ کدام در متن عربی و داستان های بید پای وجود ندارد. (در متن پنجگانه قطعات ادبی موسوم به «اشلوک» وجود دارد) این ابیات از شاعران مشهور عرب و عجم است که نصرالله آنها را در حافظه داشته و هر گاه که اراده کرده برای کمک به فهم مطلب و نمایش قدرت طبع خود از آن استفاده کرده است. در هیچ یک از متون مشهور ادب فارسی جز گلستان سعدی، ارتباط تنگاتنگی بین بخش های منثور با اشعاری که به عنوان استشهد آمده است وجود ندارد و خواه از لحاظ کمیت و خواه از لحاظ کیفیت همتای ترجمه نصرالله منشی نیستند. اگر این نکته لحاظ شود که اشعار گلستان، سروده خود سعدی است و او هر مطلبی را که به نثر نوشته، مضمون آن را نیز به نظم کشیده، ارزش کار نصرالله بیشتر نمایان می شود. زیرا او باید از اشعار دیگران که در حافظه داشته کمک می گرفته است.

ب- حذفیات: شامل بعضی از ابواب، حکایات میانی (اپیزود)، تمثیل، ضرب المثل، حذف بسیاری از اسامی و...

ج- اختلافات: شامل تغییر دادن اسامی خاص، اسامی اماکن، اسامی حیوانات، تغییر هسته و پیرنگ بعضی از ابواب و حکایات میانی و... در اکثر موارد تغییرات نصرالله منشی به ویژه در بخش اختلافات، باعث غنا و زیبایی حکایات شده است. ارزش کار نصرالله منشی در ترجمه کلیله و دمنه تحسین و شگفتی همگان را برانگیخته و کمتر کسی در نقد و بررسی این اثر جاودان به

جنبه های منفی و ضعیف آن، توجه کرده است. اما باید اذعان داشت که نصرالله منشی با همه هنر و افسون کاری در ترجمه این متن جاودان، گاهی اوقات دچار لغزش هایی شده است. در این مقاله به بعضی از این لغزش ها اشاره می شود. لازم به توضیح است که پرداختن به محاسن ترجمه نصرالله منشی نسبت به دیگر ترجمه ها، در سه بخش نامبرده (اضافات، حذفیات و اختلافات) به ویژه از نظر فن داستان نویسی، انتقال پیام، چگونگی انتقال پیام، جنبه های ادبی و... از حوصله یک مقاله خارج است.

معیار ما در این داوری مقایسه ترجمه نصرالله منشی (چاپ استاد مینوی و به ندرت چاپ استاد دانش پژوه)، و متن عربی این مقفّع (تصحیح المرصفی و به ندرت چاپ عمر ابو نصر) می باشد. از سه بخش تغییرات، آنچه بیشتر مد نظر ما بوده است، بخش سوم (اختلافات) است. در تمام موارد برای روشن تر شدن مطلب از داستان های بیدپای و پنجاکیانه (بعضی از ابواب به ویژه ابواب آغازی در پنجاکیانه وجود ندارد) کمک گرفته ایم.

۱- الف - متن عربی: در باب «بعثة برزویه الی بلاد الهند» در اوصاف هندویی که کتاب ها را به برزویه می دهد آمده است: «وَكَانَ الْهِنْدِيُّ خَازِنَ الْمَلِكِ وَبَدَّهَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ.» (ابن المقفّع، ۱۹۹۴، ۲۰)

۱-ب - متن داستان های بیدپای: به این نکته که آن هندو خزانه دار پادشاه است و در طرح داستان اساسی است، اشاره نشده است. «و همتش با گفت وی آرام گرفت، کتاب بیاورد و به وی سپرد.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۴۷)

۱-ج - متن نصرالله منشی: در متن نصرالله منشی نیز مانند داستان های بیدپای، فقط آمده است: «هندو اهتزاز نمود و کتاب ها بدو داد.» (نصرالله منشی، ۱۳۷۱: ۳۴)

متن عربی بر فارسی و داستان های بیدپای برتری دارد. زیرا اگر کتاب «کلیله و دمنه» جزو کتب خزانه پادشاه بوده و پادشاه از آن محافظت می کرده، لاجرم دستیابی به آن فقط از عهده کسانی خاص از جمله خزانه دار، بر می آمده است.

۲- الف - متن عربی: در مقدمه باب «اسد و الثور» از قول پدری که پسران را به کار و تلاش وصیت می کند، آمده است: «وَابْتَنِي إِنَّ صَاحِبَ الدُّنْيَا يَطْلُبُ ثَلَاثَةَ أُمُورٍ لَنْ يُدْرِكَهَا إِلَّا بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ:

أما الثلاثة التي يطلبُ فالسعة في الرزقِ و المنزلة في الناس ، و الزاد للآخرة : و أما الأربعة التي يحتاجُ إليها في درك هذه الثلاثة ، فاكسبابُ المال من أحسن وجه يَكُونُ ، ثم حُسن القيامِ على ما اكتسب منه ، ثم استثماره ، ثم إنفاقه فيما يصلحُ لمعيشته و يرضى الأهل و الإخوان ، فيعودُ عليه نفعه في الآخرة . « (همان، ۱۷۱)

۲-ب- متن داستانهای بیدپای: «اما آن سه چیز که جویند: فراخی زندگانی و پایگاه بلند میان مردم، و زاستی کار آن جهان و اما آن چهار آلت: به دست آوردن مال از وجهی حلال و نگاه داشتن مال از وجهی نابکار، و برآوردن به چنگ آورده، و به کاربردن بر وجهی که صلاح زندگانی و خوشنودی خویشان و دوستان در آن بود و بدان سربری باز دهد.» (همان، ۷۲)

۲-ج- پنجاکیانه: در پنجاکیانه نیز به صورت ضمنی به این چهار شرطی که در متن عربی و داستان های بیدپای آمده است، اشاره شده است: «پس مال را جمع باید نمود ، و آنچه از اموال نداشته باشند، سعی در پیدا ساختن آن باید کرد ، و چون جمع آید، محافظت آن باید نمود و بعد از آن در افزایش آن کوشش کرد. و به مردم معتمد که به زیور امانت و دیانت پیراسته باشند، سپرد که چون بالخاصه مال برای صرف کردن است، بر وجهی تلف می شود. پس با مردم به دیانت سپرده و در وقت حاجت به جایش خرج باید کرد.» (خالقداد هاشمی عباسی، ۱۳۶۱، ۱۱)

۲-د- متن نصرالله منشی: «ای فرزندان: اهل دنیا جوینان سه رتبت آید و بدان نرسند مگر به چهار خصلت. اما آن سه که طالب آئند فراخی معیشت است و رفعت منزلت و رسیدن به ثواب آخرت و آن چهار که به وسیلت آن بدین اغراض توان رسید، الفغدن مال است از وجه پسندیده و حسن قیام در نگاه داشت و انفاق در آنچه به صلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت پیوند و صیانت نفس از حوادث آفات آن قدر که در امکان آید و هر که از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد.» (همان، ۵۹)

در متن نصراله شرط سوم «به ثمر نشانیدن مال به دست آمده» ذکر نشده است و شرط چهارم به جای شرط سوم آمده است و از خود شرط دیگری که ظاهراً با موضوع مورد نظر بی ارتباط است «صیانت نفس از حوادث آفات آن قدر که در امکان آید»، افزوده است.

اما در ادامه در توضیح این چهار مورد عیناً مانند متن عربی ادامه می دهد.

یعنی شرط سوم را (به ثمر نشانیدن مال به دست آمده) که حذف کرده بود، توضیح می دهد: «برای آنچه هر که از کسب اعراض نماید نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت و نه دیگران را در تعهد خویش تواند داشت و اگر مال به دست آرد و در تممیر آن غفلت ورزد زود درویش شود، چنان که خرج سرمه اگرچه اندک اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد و اگر در حفظ و تممیر آن جد نماید و خرج بی وجه کند پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشوده گردد و اگر مواضع حقوق را به امساک نامرعی گذارد، به منزلت درویشی باشد از لذات نعمت مجروم و با این همه، مقادیر آسمانی و حوادث روزگار آن را در معرض تفرقه و تلف آرد.» (همان، ۶۰) چنان که پیداست این موارد در توضیح آن چهار شرط آمده است که «در تممیر آن غفلت ورزد ... و در حفظ و تممیر آن جد نماید ...» مربوط به شرط سوم است که در متن عربی و داستان های بیدپای و پنجاکبانه آمده، اما در ترجمه نصرالله منشی ذکر نشده است و در ادامه از آن صحبت می کند، غافل از این که آن را ترجمه نکرده است. ضمناً این فقره آخر در کلیله و دمنه، چاپ استاد دانش پژوه، چنین آمده است: «و اگر در حفظ و تممیر جد ننماید و خرج بی وجه کند.» که درست تر می نماید. (نصرالله منشی، ۱۳۸۰، ۵۷)

۳-الف- متن عربی: درباب «اسد و الثور» در ابتدای داستان «سه ماهی که در آنگیری بودند» در وصف آن سه ماهی آمده است: «أَنَّ غَدِيرًا كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ سَمَكَاتٍ: كَيْسَةٌ وَأَكَيْسٌ مِنْهَا وَعَاجِزَةٌ.» (همان، ۲۰۵) و قبل از حکایت نیز آمده است: «الرَّجَالُ ثَلَاثَةٌ: حَازِمٌ وَأَحْزَمٌ مِنْهُ وَعَاجِزٌ.» (همان، ۲۰۳)

۳-ب- داستان های بیدپای: در داستان های بیدپای نیز به نوعی همان اندیشه متن عربی وجود دارد: «در امثال حکما آمده است که مردم بر سه دسته اند: استواری، استوار کاری و سست رایی به هدایت و عقل.» (همان، ۹۷) در متن حکایت نیز می گویند: «از آن ماهیان یکی استوار بود ... و اما آن که استوار کار بود ... و اما آن ماهی که کم دانش و غافل بود.» (همان، ۹۸)

۳-ج- پنجاکبانه: در پنجاکبانه نیز ماهیان را مانند متن عربی به سه دسته تقسیم می کند: «و عادت یکی از آنها آن بود که علاج واقعه پیش از وقوع آن می کرد و دیگری چون حادثه ای

پیش می‌آید به تدبیر آن می‌پرداخت و سومین به غفلت می‌گذرانید و اصلاً چاره آن کار نمی‌اندیشید.» (همان، ۱۲۴)

۳-۵- متن نصراله منشی: اما در متن نصراله منشی دقیق ترجمه نشده است، یعنی او کلمات «حازم و احزم منه» را هر دو به یک معنی ترجمه کرده است. در حالی که حزم و دور اندیشی آن دو ماهی در ضمن حکایت یکسان نیست و یکی از اهداف حکایت نیز نمایان کردن تفاوت این دو نوع دور اندیشی است: «در آبیگری [از راه دور و از تعرض گذریان مصون] سه ماهی بود، دو حازم و یکی عاجز.» (همان، ۹۱) اما در ضمن حکایت مانند متن عربی و دیگر متون مورد بحث، یکی از ماهی‌ها بسیار دوراندیش و یکی نسبتاً دوراندیش و دیگری غافل و عاجز است. هر چند قبل از حکایت نیز چنین آمده است: «گفته اند که مردم دو گروه است: حازم و عاجز و حازم هم دو نوع است.» (همان، ۹۰)

۴- الف- متن عربی: در باب «باز جست کار دمنه»، پلنگی که سخن کلیله و دمنه را در مورد کشته شدن گاو گوش می‌کند، از نزدیکان شیر شمرده شده است: «و كَانَ مِنْ أَحْصَى أَصْحَابِهِ عِنْدَهُ بَعْدَ الثَّوْرِ، النَّمْرُ.» (همان، ۲۴۴)

۴-ب- داستان های بیدپای: در داستان های بیدپای، این پلنگ علاوه بر این که از نزدیکان شیر است "شگفت نگار" نام دارد: «پلنگی ماهر و استاد معلم و صاحب شیر بود و او را شگفت نگار گفتندی ...» (همان، ۱۲۹)

۴-ج- متن نصراله منشی: در متن نصراله منشی چنین نیست: «شبی پلنگ تا دیرگاهی پیش او بود و چون بازگشت ...» (همان، ۱۲۸) از اینکه پلنگ را به صورت معرفه "با عهد ذهنی" آورده است، می‌توان متوجه شد که در متن مورد استفاده نصراله قبل از این جمله، جمله دیگری که پلنگ را معرفی کرده باشد بوده، ولی در ترجمه نیامده است. یا این که نصرالله منشی آن را ترجمه کرده است اما به وسیله نساخان یا مصححان حذف شده است. و گر نه به جای «پلنگ» باید «پلنگی» می‌آمد. ضمناً در متن نصرالله منشی چند صفحه بعد، مادر شیر وقتی که می‌خواهد به شیر بگوید که یکی از حیوانات به من گفته که دمنه با فتنه انگیزی، تو را بر کشتن گاو تحریک

کرده، آن حیوان (پلنگ) را از نزدیکان شیر معرفی می کند «گفت: شنوده ام اما اظهار آن ممکن نیست، که بعضی از نزدیکان تو در کتمان آن مرا وصایت کرده است.» (همان، ۱۳۰)

۵-الف - متن عربی: در متن عربی در باب «بوف و زاغ» در حکایت «زاهد و بچه موشی که دختری شد» زاهد موش را در آستین می گذارد: «أَدْرَكْتُهُ لَهَا رِجْمَةً فَأَخَذَهَا وَلَفَّهَا فِي رِدْنِهِ» (همان، ۳۲۲) و در پاورقی آمده است: «الرُّدْنُ: أَصْلُ الْكَمِّ وَ فِي بَعْضِ النُّسخِ ... لَفَّهَا فِي رِجْمَةٍ وَ هُوَ خَطٌّ» در نسخه عربی «عمر ابونصر» به جای «ردنه» «وَرْمَةٍ» آمده. (ابن مقفع، بی تا، ۱۶۷)

۵-ب-داستان های بیدپای: در متن داستان های بیدپای این نکته که زاهد موش را در برگ یا آستین نهاده، ذکر نشده است: «راهب را دل بر وی بسوخت، برداشت و به خانه برد.» (همان، ۱۹۵)

۵-ج- پنج‌گیانه: در پنج‌گیانه نیز مانند اکثر متون «برگ» که ترجمه «ورقه» است آمده است: «عابد از مهربانی ذاتی موش بچه را در برگ درختی نشانید، در گوشه ای بنهاد.» (همان، ۲۹۳)

۵-د- متن نصرالله منشی: زاهد موش را در برگی می پیچد: «زاهد را بر وی شفقتی آمده، برداشت و در برگی پیچید تا به خانه برد.» (همان، ۲۲۴) به اعتقاد ما تصحیف «ردنه» و «ورقه» بسیار طبیعی است و احتمالاً نسخه ای که مد نظر نصرالله منشی بوده، این کلمه «ورقه» بوده است و یا این که نصرالله آن را «ورقه» خوانده و بر این مبنا ترجمه کرده است. مشخص است که گذاشتن بچه موش در آستین هم طبیعی است و هم نهایت شفقت و مهربانی زاهد را در حق بچه موش می رساند. از طرف دیگر تناسبی بین بچه موش و برگ وجود ندارد.

۶-الف- متن عربی: در باب «بوف و زاغ» در حکایت «مرغانی که می خواستند بوم را امیر خود سازند» حکایت «ملک پیلان و خرگوش» از زبان زاغ ذکر می شود تا به مرغان بفهماند که «بوف» لیاقت پادشاهی آنان را ندارد، که ارتباطی بین دو حکایت وجود ندارد. ابن مقفع تلاش کرده است که بین آن دو حکایت ارتباطی برقرار کند و این کاستی را تا حدی برطرف کند. زیرا زاغ مرغان را منع می کند که بوم چندان مهم نیست و باید پادشاه با نام و نسبی انتخاب کرد مانند

خرگوشان که ماه را پادشاه خود کردند و از شر پیلان نجات یافتند «کَمَا فَعَلَتْ الْأَرْنَبُ الَّتِي زَعَمَتْ أَنْ الْقَمَرَ مَلَكَهَا ثُمَّ عَمِلَتْ بِرَأْيِهَا» (همان، ۳۰۵)

۶- ب- متن داستان های بیدپای: در داستان های بید پای نیز این کاستی به وضوح دیده می شود. قبل از ذکر حکایت از قول زاغ به مرغان چنین آمده است: «این رای بگذارید و کار خود به هم پستی و دانش به سر برید همچنان که آن خرگوشان کردند» (همان، ۱۸۱)

۶- ج- متن نصراله منشی: نصراله به ناچار در صدد ایجاد ارتباط بر می آید و می گوید «و تدارک هر یک بر قضیت مصلحت واجب دارید چنان که خرگوشی خود را رسول ماه ساخت و به رای خویش مهمی بزرگ کفایت کرد.» (همان، ۲۰۲) اما باز ارتباط دو حکایت و علت پیدایش این حکایت «مرغانی که می خواستند...» مشخص نیست.

۶- د- پنجاکیانه: این پیوند در پنجاکیانه بسار دقیق است: «و هم از سرداری کردن گرد (سیمرغ) هیچکس بر شما ستمی نمی تواند کرد و هم در این معنی گفته اند که: پیش مردم درشت بدسیرت، بردن نام مردم بزرگ موجب رفاهیت حال می شود. چه آنها چنان خیال کنند که آن بزرگ صاحب این شخص خواهد بود و نیز گفته اند: از نام بزرگان نیز کار صورت می گیرد. بنگر که خرگوشان خود را به ماه منتسب ساخته در آسایش اند.» (همان، ۲۵۵) و از همه مهمتر زیبایی که در متن حکایت در سانسکریت وجود دارد در متن عربی و متون فارسی وجود ندارد. زیرا مطابق آنچه در حاشیه پنجاکیانه آمده است. «در ادبیات هندو، شش (sasa) خرگوش است و تصور شده لکه های ماه خرگوشی است که قمر در کنار خود دارد به همین جهت ماه را شیشانک (Sasanka) یا شش دهر (Sasadhara) یعنی خرگوش در کنار، یا دارنده خرگوش، نامیده اند.» (همان، ۲۵۴) به این دلیل، علت آوردن حکایت «ملک پیلان و خرگوش» بیشتر بر مبنای معنی ماه و ارتباط آن با خرگوش آمده است، اما زمانی که ترجمه شده است، هم زیبایی حکایت از بین رفته و هم ارتباط دو حکایت معیوب شده است.

۷- الف- متن عربی: در باب «کبوتر مطوقه» هنگامی که موش می خواهد برای زاغ توضیح دهد که عداوت ذاتی هیچ وقت به صلح مبدل نمی شود، حتی اگر از یک جانب به دیگری لطف

شده باشد، این ضرب المثل آمده است: «فإنَّ الماءَ لو أُطِيلَ إِسْحَانُهُ لَمْ يَمْنَعُهُ ذَلِكَ مِنْ إِطْفَائِهِ النَّارَ إِذَا صُبَّ عَلَيْهَا» (همان، ۲۷۵)

۷-ب- داستان‌های بیدپای: متن داستان‌های بیدپای نیز شبیه متن عربی است: «که آب را اگرچه به آتش گرم کنی به غایت چون بر آتش ریزی، گرمی که از آتش یافته باشد او را از آن باز ندارد که آتش را بکشد [نکشد]». (۱۵۷)

۷-ج- متن نصرالله منشی: در متن نصرالله منشی چنین آمده است: «که آب اگرچه در آوندی دیر بماند تا بوی و طعم بگرداند چون بر آتش ریخته شود از کشتن آن عاجز نیاید». (همان، ۱۶۵)
با توجه به صحبت موش که می‌گوید: کسانی که با هم دشمن باشند اگرچه گاهی دوست شوند و یکی از دیگری فایده ببیند هیچگاه دشمنی آنها کاملاً از بین نمی‌رود، متن عربی و داستان‌های بیدپای بهتر و منطقی‌تر از متن نصرالله منشی است. (ضمناً این مطلب در پنجاکیانه نیامده است)

۸- الف - متن عربی: در باب «کبوتر مطوقه» هنگامی که آهو فرار می‌کند و به کنار آب می‌آید، چنین آمده است: «إِذْ أَقْبَلَ نَحْوَهُمْ ظَبْيٌ يَسْعَى. فَذَعَرَتْ مِنْهُ السُّلْحَفَاءُ فَغَاصَّتْ فِي الْمَاءِ وَخَرَجَ الْجُرَذُ إِلَى جُحْرِهِ وَطَارَ الْغُرَابُ، فَوَقَعَ عَلَى شَجَرَةٍ. ثُمَّ إِنَّ الْغُرَابَ حَلَّقَ فِي السَّمَاءِ لِيَنْظُرَ هَلْ لِلظَّبْيِ طَالِبٌ؟ فَظَنَّ فَلَمْ يَرِ شَيْئاً فَتَادَى الْجُرَذُ وَالسُّلْحَفَاءُ وَخَرَجَا؛ فَقَالَتِ السُّلْحَفَاءُ لِلظَّبْيِ حِينَ رَأَتْهُ يَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ: اشْرَبْ إِنْ كَانَ بِكَ عَطَشٌ وَلَا تَخَفْ». (همان: ۲۹۰)

۸-ب- متن داستان‌های بیدپای: «سنگ پشت در آب و موش آهنگ سوراخ کرد و کلاغ بر پرید و بر درخت نشست و آهو به آب فراز رسید و سر در آب نهاد: کلاغ در هوا پرید و چپ و راست بنگرید تا خود این آهوی پوینده را هیچ جوینده هست؟ ... سنگ پشت رو به آهو کرد که دید در آب می‌نگرد و نمی‌خورد، گفت: اگر تشنه ای از این آب بخور و هیچ اندیشه مبر.» (همان، ۱۷۱)

۸-ج- متن پنجاکیانه: «آهویی از زخم تیرهای صیادی جسته با کمال تشنگی به آنجا رسید و به مجرد دیدن آن آهو زاغ پریده بر درخت نشست و موش در خارنی پنهان شد و باخه در آب فرو رفت و آهو از رمیدن آنها رمیده، بر کنار آب حیران ماند ... چون باخه و موش آواز زاغ را

شنیدند بیرون آمدند آنکه هر سه یکجا شدند و باخه چون مهمان دوست بود و لوازم حرمت و عزت به مهمان مرعی می داشت مرحبایی به آهو گفته او را به آب خوردن دلالت نمود.» (همان، ۲۲۷)

۸-۵- متن نصراله منشی: «... گمان بردند که او را طالبی باشد. باخه در آب جست و زاغ بر درخت پرید و موش در سوراخ رفت، آهو به کران آب رسید، اندکی بخورد، چون هراسانی بایستاد. زاغ چون این حال مشاهده کرد در هوا رفت و بنگریست که بر اثر او کسی هست. به هر جانب چشم انداخت کسی ندید، باخه را آواز داد تا از آب بیرون آمد و موش هم حاضر گشت. پس باخه چون هراس آهو بدید و در آب می نگرست و نمی خورد، گفت: اگر تشنه ای آب خور و باک مدار که هیچ خوفی نیست.» (همان، ۱۸۳)

در هر چهار متن هنگامی که زاغ و موش و باخه بیرون می آیند و می فهمند که کسی دنبال آهو نیست باخه به آهو که در آب نگاه می کند و نمی خورد، می گوید: که آب بخور و مترس. اما در متن نصراله و داستان های بیدپای، در ابتدا آهو وقتی به آب می رسد اندکی آب می خورد ولی در متون دیگر آهو با تشنگی به آب می رسد و از ترس جرأت نمی کند آب بنوشد. پس در متن نصراله منشی و داستان های بیدپای این نقیضه وجود دارد که اگر اول آب خورد چرا بعداً می ترسید.

۹- الف- متن عربی: در باب «کبوتر مطوقه» وقتی آهو استراحت می کند جریان را برای موش و غراب و باخه تعریف می کند و می گوید: از دور شبی دیدم ترسیدم که صیاد باشد: «قَلَمُ تَزَلِ الْأَسَاوِرَةَ تُطْرُدُنِي مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ حَتَّى رَأَيْتُ الْيَوْمَ شَبْحًا فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ قَانِصًا.» (همان، ۲۹۱)

۹-ب- متن داستان های بیدپای: «هر روز و هر ساعت از گوشه ای سواری در تاختی و مرا به چپ و راست می دوایندی ... تا امروز از دور پیری را دیدم که می آید، دل من از وی بترسید که نیادا که دام دار بود.» (همان، ۱۷۰)

۹-ج- پنجاکیه: در پنجاکیه این نکته وجود ندارد: «و از دست کمانداران چابک سوار و صیادان جرار و سگان شیر شکار به قوت تگک و دو خود به حيله جان بدر برده ام، اینجا رسیده ام که دم آبی بخورم و آتش تشنگی فرو نشانم.» (همان، ۲۲۷)

۹-۵- متن نصرالله منشی: در متن نصرالله منشی مانند داستان های بیدپای به جای «شیخ» «پیر» آمده است: «به هر وقت تیراندازان مرا از جانبی به جانبی می رانند و امروز پیری را دیدم صورت بست که صیاد باشد.» (همان، ۱۸۶)

به احتمال قریب به یقین واژه شبخاً (شیخ) در متن عربی درست تر است و بعید نیست در نسخه ای که مورد توجه نصرالله و بخاری بوده است «شیخاً» بوده و تصحیف همین «شبخاً» بوده باشد و اگر نه مسلم است که عبارت «از دور پیری دیدم» چندان معقول نیست چون از دور مشخص نیست، آن صیاد پیر است یا جوان و از همه مهم تر صیادی با پیری هیچ ارتباطی ندارد.

البته تصحیف های دیگری نیز در ترجمه های کلیله و دمنه وجود دارد. از جمله: در باب «در باز جست کار دمنه». حیوانی که به دمنه می گوید علامات ظاهری تو دال بر بد طبیعتی تو است؛ در ترجمه نصرالله منشی اسم ندارد. (همان، ۱۴۷) اما در متن عربی اسم این حیوان «سیدالخنزیر» (سرور خوکان) است (همان، ۲۵۸) در داستان های بیدپای این حیوان «مهر نانبایان» (همان، ۱۴۱) و «مهر خبازان» (همان، ۱۴۳) نام دارد. تصحیف بین «خنزیر» و «خبازین» بسیار طبیعی به نظر می رسد. به احتمال قریب به یقین، ضبط داستان های بیدپای درست تر است، زیرا در آنجا صریحاً دمنه به آن حیوان می گوید که: «عیب تو دشوارتر است که نان پادشاه به دست تو است.» (همان، ۱۴۲) و در پایان، وقتی شیر را از ماجرا باخبر می کنند، شیر آن حیوان را از عمل برکنار می کند: «بفرمود تا دمنه را به زندان بردند و مهر نانبایان را از عمل معزول کردند.» (همان، ۱۴۵) لازم به ذکر است که در متن عربی نیز به ارتباط آن حیوان و طعام اشاره شده است: «ثم العجب من جراء تك على طعام الملك ...» (همان، ۲۵۹) «و حق علی من عرفك حق معرفتك ان يمنع الملك من استعماله اياك على طعامه ...» (همان، ۲۶۰) با توجه به این نکات می توان گفت که آنچه مد نظر این مقع بوده است «سیدالخبازین» بوده که مترجم داستان های بیدپای نیز همین ضبط را دیده و ترجمه کرده است، اما بعدها به وسیله نساخان و مصححان به «سیدالخنزیر» تبدیل شده است.

۱۰- الف - متن نصرالله منشی: در باب «پادشاه و برهمنان» در ابتدای حکایت در مورد زمان خواب پادشاه، آمده است: «آورده اند که در بلاد هند هبلار نام ملکی بود. شبی هفت کورت خواب هایل دید.» (همان، ۳۵۱) اما در جای دیگر که «هبلار» می خواهد خواب را برای «کاریدون حکیم» باز گو کند، چنین آمده است: «روزی به استراحتی پرداخته بودم، در اثنای خواب هفت آواز هایل دیدم...» (همان، ۳۶۲).

در حالی که در دیگر متون مورد بحث در هر دو موضع زمان این خواب را شب، ذکر کرده اند. (حداقل از خواب دیدن در روز صحبت نشده است)

الف-متن عربی: «فَنَامَ الْمَلِكُ ذَاتَ لَيْلِهِ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ ثَمَانِيَةَ إِحْلَامٍ» (همان، ۳۹۶) و هنگامی که خواب را برای «کباریون حکیم» باز گو می کند نیز چنین آمده است: «فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ ثَمَانِيَةَ إِحْلَامٍ.» (همان، ۴۰۰)

ب-متن داستان های بیدپای: در ابتدای حکایت چنین آمده است «همی روزی شاذرم ملک روز را به سر برد و شب بخفت و هشت بار در خواب می رفت و بیدار می گشت» (همان، ۲۶۴) و هنگامی که خواب را برای «کنازابزون حکیم» باز گو می کند نیز، چنین آمده است: «شبی به ایوان خویش خفته بودم...» (همان، ۲۵۳). به هر حال این که نصرالله در ابتدای حکایت موقع " خواب دیدن " را، شب و بعداً روز ذکر می کند، نقیضه ای است که قابل بخشش نیست. مگر این که توجیه کرد که مراد نصرالله از «روز» مطلق «یوم» بوده که شامل شب و روز می شود. اما از نصرالله منشی که در به کار بردن کلمات، بسیار حساس است، بعید می نماید.

۱۱- الف-متن عربی: در باب «ایلاذ و بلاذ» (پادشاه و برهمنان)، وقتی «بلاذ» فکر می کند که مبدا وزیر «ایلاذ»، ملکه را کشته باشد، به وزیر می گوید: «لَمْ لَا تَأْتِيَتْ؟ بَلْ أَسْرَعَتْ عِنْدَ سَمَاعِ كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَلَقَتْ بِهَا مَا أَمَرْتُكَ بِهِ مِنْ سَاعَتِكَ» وزیر در جواب می گوید: «أَنَّ الَّذِي قَوْلُهُ وَاحِدَةٌ لَا يَخْتَلِفُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَا اخْتِلَافَ لِقَوْلِهِ.» (همان، ۴۰۷)

۱۱-ب- داستان های بیدپای: این سوال و جواب عیناً در داستان های بیدپای آمده است: «گفت ای ایلاذ، این از کمال خرد تو شگفت است که به یک خشم که من بکردم آن چنان کسی را هلاک کردی. ایلاذ گفت که: آنکه سخن او یکی است که هرگز نگشت و نگردد، یکی است.

ملک گفت که: آن کیست؟ ایلاذ. گفت. که: خدای است که قول او و حکم او تغییر و تبدیل نپذیرد.» (همان، ۲۶۰)

۱۱-ج- متن نصرالله منشی: این سوال در ترجمه نصرالله منشی وجود دارد، اما جواب آن نیامده است. «گفت به یک کلمه که در حال خشم بر زبان ما رفت تعلق کردی و نفس بی نظیر را باطل گردانیدی، در آن چنان که لایق حال ناصحان تواند بود تأمل و تثبیتی به جای نیاوردی؟ و در اثنای این عبارت بر لفظ راند که: سخت اندوهناک شدم به هلاک ایران دخت...» (همان، ۳۸۰)

چنان که مشخص است اولین سوال در هر سه متن یکی است، اما در متن نصرالله منشی جواب این سوال نیامده است و اصولاً از دیدگاه ایشان این جملات به عنوان سوالی محسوب نمی شده است که به جوابی نیاز داشته باشد. و سوال دوم متن عربی «لَقَدْ أَفْسَدْتَ أَمْرِي وَ شِدَّةَ حُزْنِي بِقَتْلِ إِيرَاحَتِ» (همان: ۴۰۷) و داستان ها بیدپای «بزرگا غما که مرا پیش آمد از جدائی ایراخت.» (همان، ۲۶۰) به عنوان اولین سوال در متن نصرالله منشی مطرح شده است. (همان، ۳۸۰)

نتیجه گیری

تلاش های نصرالله منشی در ترجمه کلیله و دمنه برای بهتر جلوه دادن حکایات آن از هر جهت بر کسی پوشیده نیست، اما به ندرت در کار او لغزش هایی دیده می شود که می توان آنها را به چند دسته تقسیم بندی کرد:

- ۱- مواردی که احتمالاً کار مصححان ترجمه نصرالله منشی است در غیر این صورت، از جانب خود نصرالله می باشد. مانند (موارد ۴-۱۱) یا حتی ایراد از مصححان متن عربی (موارد ۵-۹) و یا مترجم عربی (مورد ۶) بوده و نصرالله همان کلماتی را که دیده است ترجمه کرده است.
- ۲- مواردی که به یقین تراوش قلم نصرالله است. این موارد یا بر اثر سهل انگاری رخ داده است (مورد ۱۰) و یا به گمان خود خواسته با دخل و تصرف حکایت و مطلب مورد نظر را زیاتر کند. (موارد ۱-۲-۳-۷-۸)

منابع و مأخذ

- ابن مقفع، عبدالله، (۱۹۹۴) *کلیله و دمنه*، مصحح محمد المرصفی، چاپ اول، مکتبه لبنان، بیروت، ناشران.
- ابن مقفع، عبدالله، (بی تا) *کلیله و دمنه*، چاپ اول، بیروت، انتشارات دار القلم.
- بخاری، محمد ابن عبدالله، (۱۳۶۱) *داستان های بیدپای*، مصحح دکتر پرویز خانلری و محمد روشن، چاپ اول، انتشارات خوارزمی، تهران .
- خالقداد هاشمی عباسی، مصطفی، (۱۳۶۳) *پنجاکیانه*، مصحح دکتر جلالی نائینی، دکتر عابدی، دکتر تارا چند، چاپ اول، تهران، انتشارات اقبال.
- دوبلوا، فرانسوا، (۱۳۸۲) *برزویه طیب و منشاء کلیله و دمنه*، مترجم صادق سجادی، چاپ اول، تهران، انتشارات طهوری.
- السامرائی، ابراهیم، (۱۳۷۶) *زبان شناسی تطبیقی*، مترجم سید حسن سیدی، چاپ اول، سبزوار، انتشارات دانشگاه تربیت معلم سبزوار.
- غنیمی الهلال، محمد، (۱۳۷۳) *ادبیات تطبیقی*، مترجم سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- محبوب، محمد جعفر، (۱۳۴۹) *در باره کلیله و دمنه*، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- منشی، نصرالله، (۱۳۸۰) *کلیله و دمنه*، مصحح منوچهر دانش پژوه، چاپ اول، تهران، انتشارات هیرمند.
- منشی، نصراله، (۱۳۷۱) *کلیله و دمنه*، مصحح مجتبی مینوی، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ندا، طه، (۱۳۸۰) *ادبیات تطبیقی*، مترجم زهرا خسروی، چاپ اول، تهران، انتشارات فرزانه.